

**Research Article**

**The Transformation Course of the Concept of Nafy-e Sabil  
(Non-Dependency Rule) in the Islamic Jurisprudence of Shi'ism<sup>1</sup>**

**Mohammad Shojaeian<sup>1</sup>**

*1. Assistant Professor, Faculty of Political Sciences, Research Institute of Hawzah and University;  
Member of the Association for Political Studies, Qom, Iran. shojaeian@rihu.ac.ir*

**Abstract**

The purpose of the present study is to survey the transformation course of the concept of Nafy-e Sabil (non-dependency rule) in the Islamic jurisprudence of Shi'ism using a historical approach. In this regard, descriptive analysis was used to show that the inclusion circle of non-dependency rule has moved through a gradual course to a conceptual extension to explain hegemony and refute its various forms. Jurists during the Qajar dynasty compared to the former jurists paid more attention to the verse of non-dependency rule, especially in terms of political and social issues. It doesn't seem that proposing non-dependency rule as a jurisprudential principle in the middle of the Qajar dynasty and the hegemony of western countries over other ones including Islamic states has merely been coincidental, but rather Shi'ite jurists have been paying attention to the general implications of the 141st verse of Surah an-Nisa'. The above concept has undergone a serious jump since the middle of the 13th century A.H. as the non-dependency rule began to be classified as a jurisprudential principle in this period. One of the causes for this important subject in the political jurisprudence of Shi'ism relates to a significant social and political fact back then, that is the hegemony of Kuffar (non-believers) over Muslims. The non-dependency rule in the modern era in which we witness the intellectual, economic, and political hegemony of modern western countries over other societies including a vast part of Islamic world has had definite political usage. Shi'ite scholars in the modern era with regard to the political implications of the above-mentioned rule, have set it as the theoretical basis to fight against foreign hegemony.

**Keywords:** Islamic Jurisprudence of Shi'ism, Nafy-e Sabil (Non-Dependency Rule), Qajar Dynasty, Jurisprudential Rules.

## سیر تحول مفهوم قاعده نفی سبیل در فقه سیاسی شیعه<sup>۱</sup>

محمد شجاعیان<sup>۱</sup>

۱. استادیار، گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران.  
shojaiyan@rihu.ac.ir

### چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی سیر تحول مفهوم نفی سبیل در فقه سیاسی شیعه با رویکردی تاریخی است. در این راستا، با روش توصیفی-تحلیلی نشان داده شد که دایره شمول قاعده نفی سبیل از یک سیر تدریجی به سمت توسعه مفهومی سلطه و نفی انواع آن می‌باشد. توجه فقها در دوره قاجاریه به آیه نفی سبیل به بویژه در عرصه سیاسی و اجتماعی بیش از فقهای گذشته می‌باشد. به نظر نمی‌رسد طرح نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی در اواسط دوره قاجاریه و تسلط کشورهای غربی بر دیگر کشورها و از جمله کشورهای اسلامی، صرفاً یک هم‌زمانی بوده باشد و توجه به دلالت‌های عام آیه ۱۴۱ سوره نساء، از ابتدا مورد توجه فقهای شیعه بوده است. از اواسط قرن سیزدهم هجری با یک جهش جدی در این مفهوم مواجه هستیم. به این معنا که در این دوران نفی سبیل به صورت یک قاعده فقهی صورت‌بندی شد. یکی از دلایل این موضوع مهم برای فقه و فقه سیاسی شیعه، وجود یک واقعیت اجتماعی و سیاسی مهم، یعنی سلطه کفار بر مسلمانان که تحقق خارجی یافته بود، است. نفی سبیل، در دوران مدرن که دوران سلطه تفکر و سپس اقتصاد، فرهنگ و سیاست کشورهای مدرن غربی بر جوامع دیگر و از جمله بخش‌های وسیعی از جهان اسلام بوده، کاربردهای صریح سیاسی داشته است. عالمان شیعه در دوران معاصر ضمن توجه به دلالت‌های سیاسی این قاعده، آن را مبنای نظری مبارزه علیه سلطه خارجی قرار داده‌اند.

**واژه‌های کلیدی:** فقه سیاسی شیعه، قاعده نفی سبیل، عصر قاجاریه، قواعد فقهی.

## ۱. مقدمه

نفی سبیل به عنوان یک قاعده مهم فقهی، از مهم‌ترین اصول سیاست خارجی دولت اسلامی است. عمده نویسندگانی که به بررسی روابط دولت اسلامی با دولت‌های غیرمسلمان پرداخته‌اند، نفی سبیل را اصل حاکم بر این روابط دانسته‌اند (لک‌زایی، ۱۳۸۶: ص ۱۸۴؛ سیدباقری، ۱۳۹۴: ص ۱۶۸؛ عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ص ۱۳۹؛ شکوری، ۱۳۷۷: ص ۳۵). هرچند در این زمینه برخی دیدگاه‌های انتقادی نیز وجود دارد (شیرخانی، ۱۳۹۷: ص ۴۳). این اصل مهم بیانگر دو جنبه سلبی و ایجابی برای روابط میان مسلمانان و غیرمسلمانان است. جنبه سلبی آن ناظر به نفی سلطه بیگانگان بر مقدرات سیاسی مسلمانان و جنبه ایجابی آن نیز بیانگر وظیفه دینی بوده که مسلمانان در زمینه حفظ استقلال برعهده دارند (زارع قراملکی، ۱۳۸۹: ص ۱۸۲). مستند اصلی این قاعده فقهی آیه ۱۴۱ سوره نساء است.

پژوهش حاضر به بررسی سیر تحول مفهوم نفی سبیل در فقه سیاسی شیعه با رویکردی تاریخی می‌پردازد. بررسی تاریخی از دو جهت اهمیت دارد:

اول. سیر توسعه مفهومی و بسط دلالت‌های موضوع نفی سبیل را نشان می‌دهد. علاوه بر این، نشان خواهد داد از چه زمانی نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی در فقه شیعه مطرح شده است. این موضوع در پاسخ به سوال اصلی پژوهش بسیار مهم می‌باشد.

سوال اصلی پژوهش نیز آن است که به چه دلیل نفی سبیل در اواسط دوره قاجاریه به عنوان یک قاعده فقهی صورت‌بندی شد؟ طبیعتاً پاسخ را باید در برخی تحولات سیاسی - اجتماعی این دوران جستجو کرد.

## ۲. سابقه استناد به آیه نفی سبیل در فقه شیعه

سابقه استناد به آیه نفی سبیل در استنباط احکام شرعی در فقه شیعه به قرون اولیه تدوین فقه باز می‌گردد. شیخ طوسی در «الخلاف» و «المبسوط»، در مباحث مربوط به بیع و فواصص به این قاعده مهم اشاره می‌کند. ایشان در کتاب الخلاف تأکید می‌کند: در صورتی که کافر عبد مسلمانی را بخرد، این معامله منعقد نمی‌شود و کافر، مالک عبد مسلمانی که خریده، نمی‌شود. شیخ دیدگاه خود در این زمینه را به سوره نساء مستند و تاکید می‌کند این آیه در همه احکام جاری است (طوسی، ۱۴۰۷ق: ص ۱۸۲).

ص ۱۸۸). در بحث حق شفعه نیز شیخ ضمن مستحق ندانستن حق شفعه ذمی در برابر مسلمان تأکید می‌کند: «دلیلنا علی ذلک قوله تعالی: لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا و ذلک عام فی جمیع الاحکام الا ما خصه الدلیل» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ص ۴۵۳). توجه شیخ طوسی به آیه ۱۴۱ سوره نساء در بحث قصاص مسلمان در قبال قتل کافر، کاملاً آشکار است: «لا يقتل مسلم بكافر سواء كان معاهدا او مستامنا او حربيا ... دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم ایضاً قوله تعالی: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» ولم يفصل. و المراد بالآیه: النهی لا الخبر، لانه لو كان المراد الخبر لكان كذبا» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ص ۱۴۵). شیخ دلالت را نفی سلطه و نه اخبار به سلطه می‌داند. به این معنا که آیه در مقام تشریح و جعل یک حکم تشریحی است و نه در مقام بیان وضعیت تسلط کافرین بر مؤمنین در عالم خارج. شیخ طوسی در کتاب المبسوط نیز به این آیه برای فتوایش درباره باطل بودن فروش عبد مسلمان به کافر استناد می‌کند (طوسی، ۱۳۸۷: ص ۱۲۹).

شیخ طبرسی از علمای قرن ششم هجری، در کتاب «الموتلف» وکالت انسان مسلمان به شخص کافر برای فروش عبد مسلمان را صحیح نمی‌داند و در این زمینه به آیه نفی سبیل استناد می‌کند و دلالت آیه را در این زمینه عام می‌داند (طبرسی، ۱۴۱۰ق: ص ۵۲۷).

قطب‌الدین راوندی نیز معتقد است این آیه به واسطه عمومیتی که دارد، دلالت می‌کند بر اینکه اگر انسان کافری عبد مسلمانی را خریداری کند، این خرید و فروش باطل است. همچنین اگر عبد کافری مسلمان شود و مولای او کافر باشد، عبد فروخته می‌شود و قیمت آن به مولایش پرداخت و عبد آزاد می‌گردد (راوندی، ۱۴۰۵ق: ص ۲۱۲). هرچند قطب راوندی در اینجا به اینکه چه کس یا نهادی باید این اقدام را به واسطه دلالت آیه نفی سبیل انجام دهد، اشاره نمی‌کند، اما به طور کلی می‌توان گفت در صورت وجود دولت دینی، این امر از وظایف دولت است.

علامه حلی از فقهای شیعه در قرن هشتم در کتب متعدد خویش براساس این آیه در زمینه‌های مختلف، احکام خاصی را استنباط می‌کند. ایشان در *تذکره الفقهاء*، وکالت دادن کافر به مسلمان برای فروختن عبد مسلمان را صحیح نمی‌داند و دلیل آن را تحقق سلطه کافر بر مسلمان معرفی می‌کند (حلی، ۱۴۱۴ق: ص ۲۱). ایشان همچنین خریده شدن بنده مسلمان توسط کافر را جایز ندانسته و دلیل آن را سوره نساء می‌داند و تأکید می‌کند داخل شدن عبد مسلمان در ملک غیرمسلمان بالاترین شکل سلطه کافر بر مسلمان بوده و توسط آیه رد شده است (حلی، ۱۴۱۳ق/الف: ص ۵۸).

علامه حلی در «مختلف الشیعه»، برتری مسلمانان بر غیرمسلمانان را در برخی عرصه‌های حیات اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد. به این ترتیب که بالاتر بودن سطح خانه غیرمسلمانی که در مجاورت مسلمانان زندگی می‌کند را جایز نمی‌داند (حلی، ۱۴۱۳ق/ب: ص ۴۴۴).

شهید اول از فقهای مهم شیعه در قرن هشتم، دلالت آیه نفی سبیل را در خصوص احکام جزایی اسلام مورد توجه قرار می‌دهد. ایشان در بحث شروط اجرای قصاص، یکی از شرایط را تساوی در دین می‌داند. اگر مسلمانی کافری را بکشد، مسلمان قصاص نمی‌شود. بلکه صرفاً تعزیر و به پرداخت دیه محکوم می‌شود (عاملی، ۱۴۱۴ق: ص ۳۸۴). شهید اول این فتوا را مستند به آیه نفی سبیل دانسته و دلالت آیه و غایت آن را عام معرفی کرده است که همه انواع سلطه کافرین بر مؤمنین و مسلمانان را در برمی‌گیرد. همانگونه که پیداست، دلالت عام آیه نفی سبیل به لحاظ نظری، از اوائل تأسیس فقه مورد توجه بوده، اما بسط دلالت‌های آن به عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی در طول زمان و به مرور و همگام با بسط و توسعه فقه صورت گرفته است. به عنوان نمونه، صاحب «کنز العرفان»، از فقهای قرن نهم، نه مورد از موارد کاربرد و دلالت‌های آیه نفی سبیل را که توسط فقها صورت گرفته است، مطرح و نتیجه می‌گیرد هرچه که مستلزم ادخال بنده مسلمان در ملک انسان کافر و همچنین ادخال او در سلطه انسان کافر شود، باطل و دلیل آن آیه نفی سبیل است (مقداد، ۱۴۲۵ق: ص ۴۴).

شهید ثانی از بزرگ‌ترین فقهای شیعه موضوعی را مطرح می‌کند که نشان از بسط دلالت‌های اجتماعی آیه نفی سبیل است. ایشان که در قرن دهم می‌زیسته، بحث مهم از بین رفتن ولایت کافر بر مسلمان به دلیل کفر را مطرح می‌کند. نکته مهمی که برای پژوهش حاضر دارای اهمیت است آنکه شهید ثانی حداقل یکی از دلایل خود در این زمینه را آیه نفی سبیل در نظر می‌گیرد (عاملی، ۱۴۱۳ق: ص ۱۶۷-۱۶۶). شهید ثانی در «مسالك الافهام» در بحث شرایط معتبر در قصاص، یکی از شرایط را که تساوی در دین است، مورد توجه قرار می‌دهد و در این زمینه به آیه نفی سبیل استناد می‌کند (عاملی، ۱۴۱۳ق: ص ۱۴۱). ایشان در شرح لمعه وقتی بحث شرایط مشتری را مطرح می‌کند، در شرح عبارت شهید اول: «یشترط کون المشتري مسلماً اذا ابتاع مصحفاً او مسلماً» به آیه نفی سبیل استناد می‌کند (عاملی، ۱۴۱۲ق: ص ۲۸۰). بر این اساس، فروش مصحف علاوه بر فروش عبد مسلمان به غیرمسلمان نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و در زمره دلالت‌های آیه نفی سبیل

قابل طرح می‌شود.

محقق کرکی از علما و فقهای تأثیرگذار عصر صفوی در بحث مسقطات ولایت<sup>۱</sup>، تأکید می‌کند بدون تردید ولایتی برای انسان کافر بر مسلمان وجود ندارد. در این زمینه به آیه نفی سبیل استناد می‌کند (کرکی، ۱۴۱۴ق: ص ۱۰۷). تأکید بر اسقاط ولایت کافر بر مسلمان، زمینه نظری برجسته‌ای برای توجه به دلالت‌های سیاسی و اجتماعی آیه نفی سبیل است. طبیعتاً وقتی پدر به دلیل کفر از ولایت بر فرزند ساقط می‌شود و این امر به آیه نفی سبیل مستند است، قطعاً در صورت سلطه کافر یا کافران بر جامعه اسلامی، چنین سلطه‌ای غیر مشروع خواهد بود. هرچند در زمان حیات محقق کرکی چنین سلطه‌ای هنوز تحقق نیافته بود. بحث اسقاط ولایت به واسطه کفر، توسط فقهای بعدی مورد توجه قرار گرفت. محقق سبزواری از فقهای قرن یازدهم در «کفایه الاحکام» تأکید می‌کند هیچ کفاری بر هیچ مرد و زن مسلمانی ولایت ندارد و اگر پدر کافر باشد ولایت او ساقط و ولایت به جد منتقل می‌شود. اگر پدر و جد کافر باشند، ولایت هر دوی آنها ساقط می‌گردد (محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق: ج ۲، ص ۱۰۲).

توجه فقها در دوره قاجاریه به آیه نفی سبیل بیش از فقهای گذشته است. هرچند در این میان برخی آراء انتقادی در این باره نیز مطرح می‌شود (بحرانی آل عصفور، ۱۴۰۵ق). با این وجود گسترش توجه به آیه نفی سبیل در دوره قاجاریه و بسط دلالت‌های این آیه توسط فقهای آن دوره قابل انکار نیست. توجه کاشف الغطاء، صاحب ریاض المسائل، صاحب جواهر الکلام و همچنین برخی از برجسته‌ترین فقها به آیه نفی سبیل بسیار جدی است. در واقع در دوره قاجاریه توجه به موضوع نفی سبیل به حدی گسترش می‌یابد که نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی مطرح می‌شود. صاحب جواهر در بحث ولایت پدر و جد پدری تأکید می‌کند اگر یکی از اینها کافر باشد و فرزند در حکم مسلمان باشد، آن کسی که کافر است ولایتی ندارد، زیرا اثبات چنین ولایتی موجب سلطه کافر بر مسلمان می‌شود، در حالی که خداوند چنین ولایتی را برای او قرار نداده است. ایشان در این زمینه به سوره نساء استدلال می‌کند و ضمن تأکید بر توسعه معنایی آیه و

۱. عواملی که باعث اسقاط ولایت می‌شود.

دلالت صریح آن، انحصار مضمون آیه به نفی حجت و اختصاص آن به روز قیامت را نمی‌پذیرد (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۲۲، ص ۳۲۳). صاحب جواهر در بحث شروط اجرای قصاص، تساوی در دین را به عنوان یکی از شرائط ذکر و در این زمینه به آیه نفی سبیل استناد می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۲۲، ص ۱۵). در بحث شروط مربوط به متعاقبین نیز صاحب جواهر با اشاره به اینکه اگر مشتری می‌خواهد عبد مسلمان را بخرد، باید مسلمان باشد، این قول را قول مشهور میان فقهای شیعه می‌داند و به سوره نساء اشاره و آن را مهم‌ترین دلیل علما و فقهای شیعه برای در نظر گرفتن این شرط معرفی می‌کند، زیرا در غیر این صورت موجب سلطه و سبیل کافر بر مسلمان می‌شود، در حالی که خداوند چنین سلطه و سبیلی را نفی کرده است (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۲۲، ص ۳۳۵).

### ۳. نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی

همان‌گونه که گفته شد توجه به دلالت‌های مختلف آیه نفی سبیل در فقه شیعه به مرور بسط و گسترش یافت، به گونه‌ای که از قرن سیزدهم هجری به بعد موضوعات مختلفی در فقه در عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی معطوف به آیه نفی سبیل در نظر گرفته و براساس آن احکام مختلفی از سوی فقها صادر می‌شد. این توسعه به حدی بود که زمینه طرح نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی فراهم شد.

می‌توان گفت «العناوین» اولین کتابی است که در آن نفی سبیل به عنوان یکی از قواعد فقهی به صورت مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. کتاب بدیع «العناوین الفقهیه» (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷ق) مشهور به «العناوین» توسط آیت الله حسینی مراغه‌ای از علما و فقهای برجسته قرن سیزدهم هجری تألیف شده است. این کتاب، ۹۴ قاعده فقهی را به عنوان قواعدی که در استنباط احکام شرعی در ابواب مختلف و موضوعات گوناگون فقهی مورد استفاده قرار می‌گیرد، شامل می‌شود. در این کتاب، عنوان چهل و نهم از قواعد فقهی با عنوان «قاعده نفی سبیل» به بررسی این قاعده اختصاص دارد. آیت‌الله حسینی مراغه‌ای بحث خود درباره این قاعده را با بحث عدم ولایت کافران بر مؤمنان آغاز می‌کند (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷ق: ص ۳۵۰). شیوه بحث العناوین درباره قاعده نفی سبیل در دو محور اصلی صورت می‌گیرد. در محور اول موارد کاربرد این قاعده فقهی ارائه می‌شود و در محور دوم نیز مستندات و در واقع دلائل شرعی این قاعده مورد بحث قرار

می‌گیرد. موضوع مهمی که صاحب عناوین مورد توجه قرار می‌دهد آن است که به نظر ایشان، قاعده نفی سبیل از جمله مبطلات سایر عقود محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، ایشان به جنبه سلبی این قاعده توجه جدی داشته و از همین رو، این قاعده را از جمله مبطلات سایر قواعد شرعی در نظر گرفته است (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷ق: ص ۳۵۲). از منظر سلبی، قاعده نفی سبیل یکی از قواعد حاکم بر سایر قواعد محسوب می‌شود؛ به این معنا که در صورت تعارض آن با عقود و حقوق دیگر، عمدتاً این قاعده مورد توجه و مبنای فتوی قرار می‌گیرد.

نویسنده در محور اول، به موارد کاربرد این قاعده در ابواب مختلف فقهی از منظر سلبی بودن توجه می‌کند و نقطه عزیمت بحث خود در این زمینه را عدم ثبوت ولایت کافر بر مؤمن در نظر می‌گیرد و بر این اساس، ولایت را مهم‌ترین موضوعی می‌داند که منجر به سلطه و سبیل شرعی می‌شود. در نتیجه قاعده نفی سبیل نیز از طریق بسط عدم سلطه شرعی مورد نظر شارع در حوزه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی، عرصه و عرصه‌های کاربست خود را بازتولید می‌کند. میرعبدالفتاح موارد کاربرد و استعمال این قاعده را در احکام شرعی به صورت خلاصه این‌گونه برمی‌شمرد: «عدم ثبوت الولایه للکافر، حیث ترجع الولایه علی مسلم و التحکم علیه، فلا عبره بإذنه فی أحكام الأموات، لأنه لا ولایه له، و لأولویه له فی المیراث و عدم ثبوت حق له فی ذمه المسلم من جانب الله تعالی من زکاه أو خمس أو کفاره أو نحو ذلك من الحقوق ما لم یصدر سبب الضمان من نفس المکلف من استدانه أو وصیه أو وقف أو نحو ذلك» (مراغه‌ای، ۱۴۱۷ق: ص ۳۵۰).

محور دوم بحث عناوین درباره مستندات این قاعده است. نویسنده در این زمینه به حداقل چهار دسته از دلائل به ترتیب اشاره می‌کند: اجماع، عقل، روایات و قرآن. به عبارت دیگر، صاحب عناوین در زمینه مستندات فقهی قاعده نفی سبیل بر کتاب، سنت، اجماع و عقل یعنی همه موارد و منابع استنباط احکام تأکید می‌کند. در این میان تنها آیه‌ای که مورد استناد مراغه‌ای قرار می‌گیرد، آیه ۱۴۱ سوره نساء است. شیوه بحث ایشان در این زمینه نیز به خوبی نشان می‌دهد که از ایرادات و اشکالات احتمالی در این خصوص کاملاً آگاه است و پاسخ‌های مهمی نیز در این زمینه ارائه می‌دهد. درباره روایات، وی به دو روایت مهم اشاره می‌کند. اولین روایت، حدیثی است که به جایز نبودن ازدواج زن مسلمان با مرد کافر اشاره دارد. ایشان از طریق تنقیح مناط و توجه به علت عدم جواز، به دلالت کلی روایت می‌رسد که عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان است (مراغه‌ای،



۱۴۱۷ق: ص ۳۵۲). روایت دوم در این زمینه روایت مشهور نبوی است: «الإسلام يعلو و لا يعلو عليه». صاحب العناوین معتقد است مقتضای این روایت عدم سلطه و سبیل کافر بر مسلمان می‌باشد. همچنین روایت در مقام تشریح است و نه در مقام بیان یک امر واقع و خبر دادن از واقعیت (مراغه‌ای، ۱۴۱۷ق: ص ۳۵۵). تأکید بر تشریحی بودن حکم برتری مسلمانان بر غیرمسلمانان، موضوعی است که موجب می‌شود بسیاری از ایرادات و اشکالاتی که در زمینه دلالت‌های اجتماعی و سیاسی قاعده نفی سبیل مطرح می‌شود، مرتفع گردد. صاحب عناوین در زمانه‌ای می‌زیسته است که شاهد برتری بسیاری از کافران بر مسلمانان و جوامع اسلامی بوده است. در نتیجه توجه ایشان به دلالت‌های تشریحی قاعده نفی سبیل، زمینه‌ساز توجه به جنبه‌های ایجابی این قاعده مهم فقهی نیز بوده است.

صاحب العناوین در بحث خود درباره این قاعده، به آیه ۱۴۱ سوره نساء استناد می‌کند: «أن الله تعالى نفى جعل السبيل لهم عليهم على سبيل العموم ... و حيث إن السبيل عام يعم أنواع التسلطات التي ذكرناها في بيان الموارد» (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷ق: ص ۳۵۷). بر این اساس، سلطه و سبیل به صورت عام و در تمامی اشکال و صور آن مورد نفی از طرف خداوند قرار گرفته است. تشریحی بودن نفی سلطه و عام بودن آن دو جنبه مهم دلالت آیه نفی سبیل است که براساس برداشت صاحب العناوین، راه را برای دلالت‌های اجتماعی و سیاسی هم در جنبه سلبی و هم در جنبه ایجابی آن، هموار می‌کند. هرچند که به نظر می‌رسد ایشان بیشتر به جنبه‌های سلبی دلالت‌های عام این آیه توجه داشته است.

صاحب العناوین در ادامه بحث از مستند قرآنی قاعده نفی سبیل دو اشکال عمده را درباره تشریحی بودن دلالت آیه و همچنین معنای حجت بودن سبیل را مطرح و پاسخ می‌دهد. اشکال اول یعنی دلالت نداشتن آیه بر حکم تشریحی، اینگونه است که دلالت آیه بر بیان اهمیت و شرف ایمان در نظر می‌شود. میرعبدالفتاح در این زمینه پاسخ می‌دهد: «أن العموم لا يصرح عن ظاهره بهذا الأمر و الفرض نفى السبيل من الشارع كيف كان و منه الأحكام الشرعية، فدللت على أن الحكم الموجب للسبيل غير مجعول من الشرع» (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷ق: ص ۳۵۷). در نتیجه‌گیری صاحب العناوین، عام بودن آیه مبنی بر نفی هرگونه سلطه، با این استدلال که مؤمنین بر غیرمؤمنین شرف و برتری دارند، تغییری نمی‌کند و اساس آیه نفی هرگونه سلطه و سبیل کافرین بر مسلمانان از سوی

شارع است. در نتیجه دلالت تشریحی آیه مسلم می‌باشد. اشکال دوم آن است که براساس برخی روایات تفسیری، مقصود از سبیل را حجت می‌دانند. صاحب عناوین در پاسخ به این اشکال، دلالت آیه را عام می‌داند و تأکید می‌کند حتی اگر بپذیریم که سبیل معنای حجت باشد، نهایتاً یکی از مصادیق و مواردی خواهد بود که در آیه به صورت عام نفی شده است. سبیل و سلطه نفی شده به صورت عام، صرفاً به نفی حجت اختصاص ندارد (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷ق: ص ۳۵۸).

کتاب دیگری که درباره قواعد فقهی بعد از کتاب مهم‌العناوین نوشته شده است، عموماً نفی سبیل را یکی از قواعد برجسته فقهی دانسته و آن را یکی از قواعد عام و حاکم بر بسیاری از قواعد دیگر و روابط فردی و اجتماعی مسلمانان با غیر مسلمانان و همچنین دولت‌ها و جوامع اسلامی با دولت‌ها و جوامع غیر اسلامی، در نظر گرفته است. آیت الله میرزا حسن بجنوردی در کتاب «القواعد الفقهیه»، نفی سبیل را یکی از قواعد فقهی برجسته معرفی می‌کند (بجنوردی، ۱۳۸۴: ج ۱، ص ۱۸۷-۲۰۷).

همچنین آیت الله سید محمد حسینی شیرازی از فقهای معاصر در کتاب «الفقه، القواعد الفقهیه»، قاعده مذکور را یکی از قواعد فقهی معرفی و آیه ۱۴۱ سوره نساء و روایت مشهور نبوی را به عنوان مهم‌ترین ادله این قاعده مطرح کرده است (حسینی شیرازی، ۱۴۱۳ق: ص ۶۸-۶۱).

آیت الله محمد فاضل لنکرانی از فقهای معاصر نیز قاعده نفی سبیل را از قواعد فقهی مشهوری می‌داند که در ابواب مختلف فقهی شامل معاملات، نکاح، ولایات، ارث و مانند آن به این قاعده استناد می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶ق: ص ۲۳۳). ایشان اجماع، آیه ۱۴۱ سوره نساء و روایت مشهور نبوی منقول از شیخ صدوق را به عنوان برخی از مستندات و مبانی شرعی این قاعده مطرح می‌کند.

سید محمد بجنوردی نیز در کتابی با عنوان «قواعد فقهیه»، قاعده نفی سبیل را از جمله قواعد مهم فقهی در دین اسلام می‌داند که مستند به آیه ۱۴۱ سوره نساء است (موسوی بجنوردی، ۱۴۰۱ق: ج ۱، ص ۳۴۹).

امام خمینی در مباحث فقهی خود در «کتاب البیع» به مناسبت موضوع جواز یا عدم جواز در اختیار داشتن کافران و نقل قرآن به آنان به موضوع نفی سبیل اشاره می‌کند. ایشان معتقد است آیه

نفی سبیل و همچنین روایت نبوی علو<sup>۱</sup>، دلالتی بر عدم جواز فروختن مصحف به کافران ندارد. به نظر ایشان تسری دادن حکم حرمت عدم سلطه کافرین بر مؤمنین به موضوع فروش مصحف به کافرین موجه و قابل قبول نیست. ضرورت تبلیغ اسلام و اینکه در نامه‌های پیامبر اکرم (ص) به کافران و مشرکان قسمت‌هایی از آیات قرآن وجود داشته است، نشان می‌دهد که حکم عدم جواز صحیح نیست (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ج ۲، ص ۷۲۶-۷۲۴).

امام خمینی پس از این استدلال، به مناسبت بحث از آیه نفی سبیل به برخی دلالت‌های برجسته آیه و عام بودن سبیل نفی شده در این آیه، چه از جهت تکوین و چه از جهت تشریح تأکید می‌کند: «الظاهر عدم استعمال السبیل إلا فی معناه و هو الطریق فی جمیع الاستعمالات التي وقعت فی الكتاب الکریم و غیره و مواردها کثیره جداً فی الكتاب العزیز، لکن أريد منه فی بعضها معناه الحقیقی بحسب الجّد و فی أغلبها المعنی المجازی بنحو الحقیقه الادعائیه ... بل من الممكن أن یكون المراد نفی جعل السبیل مطلقاً، فالمراد آتة تعالی لَنْ یَجْعَلَ لِلْکَافِرِینَ طَرِيقاً و سَبِیلاً عَلَی الْمُؤْمِنِینَ، لا فی التکوین ولا فی التشریح» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ج ۲، ص ۷۲۲).

امام خمینی درباره سلطه تکوینی مؤمنان بر کافران به موارد متعدد نصرت الهی خداوند نسبت به مؤمنان که در قرآن آمده، اشاره می‌کند. ایشان نسبت به نفی سلطه تشریحی که دلالت‌های سیاسی و اجتماعی برجسته‌تری دارد، تأکید دارد: «أما فی التشریح، فلائیه لن یجعل الله للکافرین سلطه اعتباریه علی المؤمنین، مثل جعله رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ولیاً و سلطاناً علی الناس و من بعده خلفاءه المعصومین علیهم الصلاه و السلام و من بعدهم العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه؛ فهذا أيضاً طریق و سبیل لن یجعل لهم علیهم، كما أن الحجّه للمؤمنین علی الکافرین فی القیامه. فتحصل من ذلك: أن نفی السبیل مطلقاً لازمه نفی جمیع السبل تکویناً و تشریحاً، فلم یکن الأمر دائراً بین أحد المعانی» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ج ۲، ص ۷۲۳). برداشتی که امام خمینی از آیه نفی سبیل دارد، به میزان بسیار زیادی به دلالت‌های سیاسی و اجتماعی آیه چه از منظر سلبی و چه از منظر ایجابی تأکید جدی دارد. از این جهت شاید بتوان گفت تلقی امام خمینی به ویژه توجه به جنبه‌های ایجابی آیه، نسبت به بسیاری از فقهای گذشته و همچنین معاصر، برجستگی

۱. مقصود روایت «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» است.

خاصی داشته و توجه به مفهوم عام سبیل و طریق نفی شده در آیه، در عرصه عمل سیاسی و اجتماعی برای ایشان از اهمیت خاصی برخوردار است. اهمیتی که در جریان نهضت اسلامی در ایران مبنای و مبدأ یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران شد. عبارت ذیل به روشنی نشان دهنده توجه امام خمینی به جنبه‌های ایجابی و انقلابی آیه نفی سبیل است: «بل ممکن آن یکنون له وجه سیاسی، هو عطف نظر المسلمین إلى لزوم الخروج عن سلطه الکفار بأیه وسیله ممکنه. فإن تسلطهم علیهم و علی بلادهم لیس من اللّٰه تعالی. فإنّه لن یجعل للکافرین علیهم سبیلًا و سلطه» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ج ۲، ص ۷۲۲).

#### ۴. سیر تحول نفی سبیل: از حکم تشریحی تا قاعده فقهی

همان‌گونه که گفته شد، توجه به دلالت‌های مختلف آیه نفی سبیل در فقه شیعه به مرور بسط و گسترش یافت، به گونه‌ای که از قرن سیزدهم هجری به بعد موضوعات مختلفی در فقه در عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی معطوف به آیه نفی سبیل در نظر گرفته و براساس آن احکام مختلفی از سوی فقها صادر می‌شد. این توسعه به حدی بود که زمینه طرح نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی فراهم شد. براساس آنچه از بررسی صورت گرفته از مباحث مربوط به این قاعده به دست می‌آید می‌توان مراحل تحول مفهوم نفی سبیل در فقه سیاسی شیعه را حداقل در سه مرحله تقسیم‌بندی کرد: (۱) مرحله اول از ابتدای تاسیس فقه تا قرن هشتم هجری، (۲) مرحله دوم از قرن هشتم تا اواسط قرن سیزدهم هجری، (۳) مرحله سوم از زمان تألیف کتاب العناوین تاکنون. در هر یک از این مراحل موضوع نفی سبیل در یک مرحله خاص به لحاظ مفهومی و دلالت معنایی و عرصه‌های کاربرد قرار دارد.

در مرحله اول که از ابتدای تاسیس فقه شیعه شروع می‌شود مباحثی که شیخ طوسی در دو کتاب الخلاف و المبسوط مطرح کرده، از اهمیت زیادی برخوردار است. در سراسر این مرحله یعنی حدود چهار قرن عمده مباحث مربوط به نفی سبیل در بحث بیع، ارث، قصاص و حق شفعه مطرح شده است. در این مرحله نفی سبیل به عنوان یک اصل قرآنی مبنای صدور احکامی در مباحث ذکر شده قرار گرفته است. با وجود آنکه هماگونه که شیخ طوسی مطرح کرده‌اند آیه ۱۴۱ سوره نساء در همه احکام جاری است، اما در عمل این موضوع منحصرًا در مباحث مربوط به بیع،

ارث، قصاص و حق شفعه بسط یافت و در موضوعات سیاسی و اجتماعی مبنای صدور فتوا یا آراء فقها قرار نگرفت. بنابراین، در مرحله اول با وجود مباحث نظری و زمینه‌های تئوریک موجود، نفی سبیل در عرصه سیاست وارد نشد.

مرحله دوم از مراحل تحول مفهوم نفی سبیل از قرن هشتم هجری آغاز و تا قرن سیزدهم ادامه می‌یابد. در این مرحله دو موضوع مهم که برای دلالت‌ها و جنبه‌های سیاسی نفی سبیل اهمیت دارد، در فقه شیعه مطرح می‌شود. موضوع اول عبارت است از ورود نفی سبیل به مباحث فقه سیاسی، بویژه در مباحث مربوط به جهاد. در این زمینه می‌توان به کتاب مختلف الشیعه علامه حلی اشاره کرد. ایشان برای اولین بار در کتاب جهاد، ذیل مباحث مربوط به احکام اهل ذمه، تاکید می‌کند که اهل ذمه نمی‌توانند در سرزمین مسلمانان ساختمان‌ها و بناهای هم سطح با مسلمانان بنا کنند. ایشان در این زمینه به روایت علو استناد کرده و چنین اقدامی را ممنوع اعلام می‌کند (حلی، ۱۴۱۳ق/ب: ص ۴۴۴). آنچه که علامه حلی در این زمینه مطرح کرده، از دو جهت مهم است. اول آنکه بحث ممنوعیت برتری غیرمسلمان بر مسلمان در کتاب جهاد که از مباحث مهم فقه سیاسی است، مطرح می‌شود. چنین موضوعی و استنادی تا پیش از این در فقه شیعه چندان سابقه نداشته است. این امر نشان از توجه هرچند اولیه به دلالت‌های سیاسی موضوع نفی سبیل در صدور احکام شرعی است. نکته دوم اینکه ممنوعیت برتری در بحث روابط سیاسی میان مسلمانان و غیر مسلمانان که از طریق قرارداد ذمه تنظیم می‌شود، مورد تاکید قرار می‌گیرد. موضوع دومی که در این مرحله مطرح می‌شود، بحث مهم اسقاط ولایت به واسطه کفر است. در این زمینه شهید ثانی در کتاب مسالک الافهام این موضوع را در کتاب نکاح مطرح کرده و دلیل اسقاط ولایت ولی کافر در بحث نکاح را آیه ۱۴۱ سوره نساء و همچنین روایت علو ذکر می‌کند (عاملی، ۱۴۱۳ق: ص ۱۶۷-۱۶۶).

بحث اسقاط ولایت به واسطه کفر، پیش‌تر در مباحث فقهای قبل نیز وجود داشت، اما نکته مهم آن است که شهید ثانی در این زمینه آیه ۱۴۱ سوره نساء را به عنوان مستند شرعی این حکم تشریحی بیان می‌کند. بحث اسقاط ولایت در این دوره توسط فقهای بعدی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه می‌توان به محقق کرکی و محقق سبزواری اشاره کرد (کرکی، ۱۴۱۴ق: ص ۱۰۷؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق: ج ۲، ص ۱۰۲). در این زمینه نیز استناد شرعی برای اسقاط ولایت، احتمالاً به تبعیت از شهید ثانی و سوره نساء بیان می‌شود. هرچند اسقاط ولایت در این

دوره همچنان درباره موضوعاتی غیر از مباحث فقه سیاسی مطرح می‌شود، اما نفس موضوع اسقاط ولایت و استناد به اصل قرآنی نفی سبیل در این دوره زمینه بسیار مناسبی برای طرح این موضوع در عرصه سیاست در مرحله بعدی تحول نفی سبیل فراهم می‌کند. بویژه آنکه بحث ولایت به دلایل نظری، مستعد بسط در عرصه سیاست را داشته و دارد.

در کنار این دو تحول عمده، در این مرحله شاهد توسعه کاربردها و دلالت‌های نفی سبیل در عرصه‌های دیگر فقه نیز هستیم. توسعه کاربردهای نفی سبیل در این مرحله به حدی است که صاحب کتاب کنز العرفان که از فقهای قرن نهم هجری است، حداقل نه کاربرد مهم برای آیه ۱۴۱ سوره نساء را در فقه در نظر می‌گیرد که توسط فقهای شیعه تا آن زمان مطرح شده بود (مقداد، ۱۴۲۵ق: ص ۴۴).

مرحله سوم تحول نفی سبیل از اواسط قرن سیزدهم هجری آغاز می‌شود. در این مرحله شاهد ارتقاء اصل قرآنی نفی سبیل از یک مبنای قرآنی برای صدور احکام شرعی، به یک «قاعده فقهی» هستیم. مرحله سوم در واقع مهمترین مرحله در مراحل بسط و توسعه اصل نفی سبیل است. مهمترین امر در این زمینه بدون تردید تالیف کتاب برجسته «العناوین الفقهیه» توسط آیت الله حسینی مراغه‌ای می‌باشد. تا پیش از تالیف این کتاب، نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی مطرح نبود. بررسی کتب مربوط به قواعد فقه نشان می‌دهد تا اواسط قرن سیزدهم هجری، نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی مطرح نبوده است. هرچند آیه نفی سبیل از گذشته مبنای برخی فتواها بوده و این موضوع به مرور گسترش یافته است، اما به عنوان یک قاعده فقهی از این قرن به بعد مورد توجه قرار گرفت. در کتبی که قبل از این زمان درباره قواعد فقهی نگاشته شده است، بحثی مستقل درباره نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی وجود ندارد (حلی، ۱۳۹۴؛ عاملی، ۱۴۰۰ق؛ حلی، ۱۴۱۳ق/الف). شاید بتوان گفت اولین کتابی که نفی سبیل را به عنوان یک قاعده فقهی مطرح کرده است، کتاب «انوار الفقاهه» نوشته شیخ حسن کاشف الغطاء (متوفای ۱۲۶۲ق) می‌باشد. ایشان در کتاب المکاسب ضمن بحث درباره قواعدی که در اکثر عقود وجود دارد، به نفی سبیل هم اشاره می‌کند. ایشان چند قاعده فقهی را مورد توجه قرار می‌دهد، و از آن جمله آیه ۱۴۱ سوره نساء است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق: ص ۱۳۱). غیر از این، تقریباً بحث مستقلی درباره نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی تا زمان تألیف کتاب «العناوین» توسط میر عبدالفتاح حسینی مراغه‌ای در اواسط قرن سیزدهم هجری وجود ندارد، حتی در کتاب برجسته «عوائد الایام» که یک سال قبل از «العناوین» تألیف شده است

(نراقی، ۱۴۱۷ق). بر این اساس می‌توان گفت «العناوین» اولین کتابی می‌باشد که در آن نفی سبیل به عنوان یکی از قواعد فقهی به صورت مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. طرح نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی نکته مهمی دیگری نیز داشت و آن توجه کامل به دلالت‌های سیاسی این اصل قرآنی است. در واقع می‌توان گفت مراغه‌ای دو اقدام مهم را درباره اصل نفی سبیل انجام داده است. اول آنکه نفی سبیل را برای اولین بار به عنوان یک قاعده فقهی مستقل مطرح کرد. دوم آنکه این قاعده را به عنوان یک قاعده مهم در فقه سیاسی بسط و گسترش داد. بررسی محتوای مباحث مراغه‌ای در کتاب العناوین درباره نفی سبیل که در قسمت قبلی این نوشتار مطرح شده، نشان دهنده این موضوع است.

پس از مراغه‌ای تقریباً همه کتبی که درباره قواعد فقهی نگاشته شده است، نفی سبیل را هم به عنوان یک قاعده فقهی و هم به عنوان یک قاعده فقه سیاسی مطرح و مورد بحث قرار داده‌اند. نقطه اوج تحول قاعده نفی سبیل را باید در کتاب العناوین مشاهده کرد. تکامل قاعده فقه سیاسی نفی سبیل در العناوین به حدی بوده که با وجود گذشت حدود دو قرن از تالیف و انتشار آن، همچنان شاهد استمرار همان مباحث توسط بیشتر فقهای شیعه هستیم.

### ۵. تاثیر قاعده نفی سبیل در تحولات سیاسی ایران معاصر

قاعده نفی سبیل بویژه در دوران مدرن که دوران سلطه‌ی تفکر و سپس اقتصاد، فرهنگ و سیاست کشورهای مدرن غربی بر جوامع دیگر و از جمله بخش‌های وسیعی از جهان اسلام بوده، کاربردهای صریحی داشته است. تلاش کشورهای غربی برای سلطه بر منابع اقتصادی کشورهای دیگر، در قرن نوزدهم سرعت بیشتری به خود گرفت و کشورهای اسلامی نیز از کنش‌های امپریالیستی کشورهای غربی در امان نبودند. در همین مقطع بود که عالمان شیعه با دکتربین جدیدی وارد عرصه مقابله با نظام جهانی سلطه شدند. این دکتربین همان قاعده فقهی نفی سبیل بود. جنگ ایران و روسیه، نهضت تنباکو، ملی شدن صنعت نفت، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انقلاب سفید، کاپیتولاسیون و انقلاب اسلامی ایران از مهم‌ترین رویدادهای سیاسی هستند که قاعده نفی سبیل در شکل‌دهی به آنها نقش غیر قابل انکاری داشته است. در اینجا به بررسی مختصر دو نمونه از موارد تاثیرگذاری قاعده نفی سبیل در تحولات سیاسی ایران معاصر می‌پردازیم.

جنگ‌های ده ساله ایران و روسیه، یکی از اولین تحولات دوران معاصر بود که روحانیون و فقهای شیعه با تمسک به قاعده نفی سبیل و سلطه غیرمسلمانان بر مسلمانان، به نقش‌آفرینی سیاسی در آن پرداختند. بزرگان دولت قاجار، وقتی از کمک دولت‌های فرانسه و انگلیس ناامید شدند، به این نتیجه رسیدند که آنچه در گرجستان از تجاوزات روسیه اتفاق افتاده است را به اطلاع علمای اسلام برسانند و از آنها برای دفع تجاوز استمداد کنند. بر این اساس، نمایندگانی از سوی دولت قاجار به عراق اعزام شدند و شرح تجاوزات روسیه را به اطلاع شیخ جعفر نجفی از مراجع تقلید و معروف به کاشف الغطاء و همچنین سید علی اصفهانی نویسنده کتاب مشهور ریاض المسائل و مشهور به صاحب ریاض رساندند. این دو مجتهد بزرگ، فتوای جهاد صادر کردند و حمایت از پادشاه قاجار و ولی‌عهد او در دفع حمله اجانب را به عنوان واجب شرعی معرفی و تأکید کردند مقاتله در این مسیر، قتال فی سبیل الله است. این دو مرجع تقلید تنها بر فتوای خود اتکاء نکردند و از آنجا که می‌دانستند بعضی از مردم ایران مقلد مراجع ساکن ایران هستند، به برخی از علمای ایران از جمله قم، کاشان، یزد، اصفهان و شیراز نیز نامه نوشتند و از آنها خواستند تا در زمینه مبارزه با تجاوزات روسیه احکامی را صادر کنند (حسینیان، ۱۳۸۷: ص ۲۱۸-۲۲۲). در نتیجه جنگ‌های روس و ایران، برخی از مسلمانان تحت سلطه غیرمسلمانان قرار گرفتند. علما و روحانیون که زیر سلطه قرار گرفتن مسلمانان را برخلاف موازین اسلامی می‌دانستند، با تکیه بر قاعده نفی سبیل، به مخالفت برخاسته و اعلام جهاد کردند.

یکی دیگر از مصادیق تاثیرگذاری قاعده فقهی نفی سبیل در مبارزه با سلطه خارجی، مسئله لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی است که در سال ۱۳۴۱ تصویب رسید. در این لایحه دو موضوع مهم وجود داشت: اول، حذف شرط مسلمان بودن برای انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان. دوم، جایگزینی سوگند به «کتاب آسمانی» با سوگند به «قرآن». پس از انتشار این لایحه، این موضوعات حساسیت و واکنش علما و مراجع تقلید و بویژه امام خمینی را برانگیخت (حسینیان، ۱۳۸۲: ص ۱۳۸-۱۳۹). همان‌گونه که برخی از محققان تأکید کرده‌اند حذف شرط مسلمان بودن زمینه بسیار مناسبی برای ورود و سلطه رسمی طرفداران فرقه‌های ضاله بابت و بهائیت در سیاست ایران را فراهم می‌کرد (خلجی، ۱۳۸۱: ص ۱۰۱). در صورت عملی شدن این لایحه، بابی‌ها، بهایی‌ها و یهودی‌ها می‌توانستند در انتخابات شرکت و در صورت انتخاب شدن به کتاب خود سوگند یاد کنند. ورود غیرمسلمانان به سطوح بالای تصمیم‌گیری سیاسی آن هم در جامعه‌ای که بیش از نود



درصد مردم آن مسلمان هستند، دلالت مستقیم غیرقابل انکاری در زمینه سلطه غیرمسلمانان بر مسلمانان داشت و مصداق قاعده نفی سبیل بود. این مسئله، موضوعی نبود که مورد بی‌توجهی علمای شیعه قرار گیرد. علت اینکه چرا دولت پهلوی تلاش کرد اصلاح قانون انتخابات را با محتوایی ضد اسلامی در سال ۱۳۴۱ عملی کند را باید با رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی زعیم بزرگ شیعه مرتبط دانست. وجود مرجعیت مطلق شیعه و شخصیت برجسته ایشان به رژیم پهلوی اجازه نمی‌داد چنین لایحه استعماری و ضد دینی را مطرح کند. تصور دولت‌مردان پهلوی آن بود که بعد از رحلت زعیم تشیع، حوزه علمیه انسجام لازم برای مخالفت با چنین سیاستی را ندارد و یا اینکه مخالفت حوزه علمیه اثرگذار نخواهد بود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۴: ص ۹۴). در پی تصویب این لایحه، امام خمینی ابتکار عمل را به دست گرفت و تلاش کرد زمینه اقدام هماهنگ و منسجم علما را فراهم کند. در نتیجه پیام‌ها و تلگراف‌های جداگانه‌ای از سوی آیات عظام امام خمینی، گلپایگانی، شریعتمداری، سید احمد زنجانی، سید محمد موسوی داماد، هاشم آملی و حائری صادر و لغو و حذف موارد خلاف اسلام که موجبات سلطه کافران بر مسلمانان را فراهم می‌کند، درخواست شد (حسینیان، ۱۳۸۲: ص ۱۴۰-۱۴۵). با وجود آنکه برخی احزاب سیاسی و تشکل‌ها نیز به تصویب این لایحه اعتراض کردند، اما سازمان‌یافته‌ترین موضع انتقادی را علما و مراجع داشتند (ازغندی، ۱۳۸۶: ص ۳۳۰). حتی «تشکل دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران» به عنوان یک تشکل دانشگاهی از نهضت علما حمایت کرد. نهضت آزادی نیز که به تازگی تأسیس شده بود، به این لایحه اعتراض کرد. هرچند در این میان نباید از حمایت بازاریان تهران از جنبش علما غافل شد (حسینیان، ۱۳۸۲: ص ۱۶۲-۱۶۳). در نتیجه در موضوع لایحه انجمن‌ها، علما و مراجع تقلید بویژه امام خمینی نقش اصلی و رهبری را بر عهده داشتند و در این میان قاعده فقهی نفی سبیل به عنوان مبنای نظری این جنبش کاملاً تأثیرگذار و نقش‌آفرین بود.

## ۶. نتیجه‌گیری

قاعده نفی سبیل که برگرفته از آیه ۱۴۱ سوره نساء بوده، مبنای احکام فقهی بسیار زیادی در عرصه فردی و اجتماعی است. بررسی صورت گرفته از موارد کاربرد این قاعده نشان می‌دهد که دایره شمول قاعده از یک سیر تدریجی به سمت توسعه مفهومی سلطه و نفی انواع آن می‌باشد. دلالت عام آیه نفی سبیل به لحاظ نظری، از اوائل تأسیس فقه مورد توجه بوده است، اما بسط

دلالت‌های آن به عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی در طول زمان و به مرور و همگام با بسط و توسعه فقه صورت گرفته است. توجه فقها در دوره قاجاریه به آیه نفی سبیل به بویژه در عرصه سیاسی و اجتماعی بیش از فقهای گذشته می‌باشد. توجه کاشف الغطاء، صاحب ریاض المسائل و صاحب جواهر الکلام به قاعده نفی سبیل بسیار جدی است. در واقع در دوره قاجاریه توجه به موضوع نفی سبیل در ابواب مختلف فقه به حدی گسترش می‌یابد که نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی و بویژه یک قاعده فقه سیاسی برای استنباط احکام شریعت صورت‌بندی می‌شود. به نظر نمی‌رسد طرح نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی در اواسط دوره قاجاریه و تسلط کشورهای غربی بر دیگر کشورها و از جمله کشورهای اسلامی، صرفاً یک هم‌زمانی بوده باشد. در واقع آنچه از بررسی صورت گرفته می‌توان بیان کرد آن است که توجه به دلالت‌های عام آیه ۱۶۱ سوره نساء، از ابتدا مورد توجه فقهای شیعه بوده است. بحث مفهومی سلطه و سبیل و بیشتر شدن حوزه‌هایی که براساس این آیه مورد افتاء فقهاء قرار می‌گرفت، به مرور زمان و به تدریج گسترش یافت. اما تنها از اواسط قرن سیزدهم هجری بود که اصطلاحاً با یک جهش جدی در این زمینه مواجه هستیم. به این معنا که در این دوران نفی سبیل به صورت یک قاعده فقهی صورت‌بندی شد. حداقل یکی از دلایل این موضوع مهم برای فقه و فقه سیاسی شیعه، وجود یک واقعیت اجتماعی و سیاسی مهم بود و آن سلطه کفار بر مسلمانان که تحقق خارجی یافته بود. در نتیجه فقه شیعه، برای رفع این مساله و بحران، به نظریه‌پردازی و اجتهاد براساس منابع فقهی خود شامل قرآن و سنت می‌پردازد و مبنای نظری بسیاری از جنبش‌های ضد استعماری و ضد سلطه معاصر را در ایران و حتی عراق یعنی جغرافیای سیاسی شیعه بنا می‌نهد. به این ترتیب نفی سبیل، در دوران مدرن که دوران سلطه تفکر و سپس اقتصاد، فرهنگ و سیاست کشورهای مدرن غربی بر جوامع دیگر و از جمله بخش‌های وسیعی از جهان اسلام بوده، کاربردهای صریح سیاسی داشته است. عالمان شیعه در دوران معاصر ضمن توجه به دلالت‌های سیاسی این قاعده، آن را مبنای نظری مبارزه علیه سلطه خارجی قرار داده‌اند. جنگ‌های ایران و روسیه، نهضت تنباکو، ملی شدن صنعت نفت ایران، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انقلاب سفید، کاپیتولاسیون و انقلاب اسلامی ایران از مهم‌ترین رویدادهای سیاسی هستند که قاعده نفی سبیل مبنای نظری نقش‌آفرینی علمای شیعه در عرصه مبارزه با سلطه بیگانگان بر ایران بوده است.

## منابع

## قرآن کریم.

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۶). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران. تهران: سمت.
۲. بجنوردی، سید محمدحسن (۱۳۸۴). القواعد الفقهیه. قم: دلیل ما، ج ۱.
۳. بحرانی آل عصفور، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره. قم: انتشارات اسلامی.
۴. جمعی از نویسندگان (۱۳۸۴). انقلاب اسلامی ایران. قم: معارف، ویراست چهارم.
۵. حسینی شیرازی، سیدمحمد (۱۴۱۳ق). الفقه، القواعد الفقهیه. بیروت: موسسه امام رضا(ع).
۶. حسینی مراغه‌ای، میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ق). العناوین الفقهیه. قم: انتشارات اسلامی.
۷. حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۲). انقلاب اسلامی: سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۸. حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۷). انقلاب اسلامی: چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۹. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق/الف). قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام. قم: انتشارات اسلامی.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء. قم: موسسه آل‌البتیت(ع).
۱۱. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق/ب). مختلف الشیعه فی احکام الشریعه. قم: انتشارات اسلامی.
۱۲. حلی، یحیی بن سعید (۱۳۹۴). نزهه الناظر فی الجمع بین الاشباه و النظائر. قم: منشورات رضی.
۱۳. خلجی، عباس (۱۳۸۱). اصلاحات امریکایی و قیام پانزده خرداد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۴. خمینی، سید روح‌الله (۱۴۲۱ق). کتاب البیع. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱-۲.
۱۵. راوندی، قطب‌الدین سعید بن عبدالله (۱۴۰۵ق). فقه القرآن. قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۱۶. زارع قراملکی، محمد (۱۳۸۹). اصول تفکر سیاسی در قرآن. تهران: کانون اندیشه جوان.
۱۷. سیدباقری، سیدکاظم (۱۳۹۴). قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۸. شکوری، ابوالفضل (۱۳۷۷). فقه سیاسی اسلام. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ویرایش دوم.
۱۹. شیرخانی، علی (۱۳۹۷). تفسیر سیاسی از آیه نفی سبیل. سیاست متعالیه، سال ۶، شماره ۲۳: ص ۲۸-۴۶.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۰ق). الموتلف من المختلف بین ائمه السلف. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۲۱. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
۲۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). الخلاف. قم: انتشارات اسلامی.

۲۳. عاملی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۲ق). الروضه البهیه فی شرح اللمعه دمشقیه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۲۴. عاملی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام. قم: موسسه المعارف الاسلامیه.
۲۵. عاملی، محمد بن مکی (۱۴۰۰ق). القواعد و الفوائد. قم: کتابفروشی مفید.
۲۶. عاملی، محمد بن مکی (۱۴۱۴ق). غایه المراد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۷. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳). فقه سیاسی: نظام سیاسی و رهبری در اسلام. تهران: امیرکبیر.
۲۸. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۱۶ق). القواعد الفقهیه. قم: چاپخانه مهر.
۲۹. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر (۱۴۲۲ق). انوار الفقاهاه: کتاب المکاسب. نجف: موسسه کاشف الغطاء.
۳۰. کرکی (محقق)، علی بن الحسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: موسسه آل‌البيت(ع).
۳۱. لکزایی، نجف (۱۳۸۶). درآمدی بر مستندات قرآنی فلسفه سیاسی امام خمینی. قم: بوستان کتاب.
۳۲. محقق سبزواری، محمد بن باقر (۱۴۲۳ق). کفایه الاحکام. قم: انتشارات اسلامی، ج ۲.
۳۳. مقداد(فاضل)، ابن عبدالله سیوری (۱۴۲۵ق). کنز العرفان فی فقه القرآن. قم: مرتضوی.
۳۴. موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۴۰۱ق). قواعد فقهیه. تهران: موسسه عروج، ج ۱.
۳۵. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ج ۲۲، ۴۲.
۳۶. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷ق). عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

## استناد به این مقاله

DOI: 110.22034/sm.2020.119192.1485

شجاعیان، محمد (۱۳۹۹). سیر تحول مفهوم قاعده نفی سبیل در فقه سیاسی شیعه. سیاست

متعالیه، ۸ (۳۰): ص ۱۰۹-۱۲۸.